

هو العليم

جایگاه و مصادیق راحله و زاد نسبت به استطاعت

برای حج

ملاک استطاعت، توانایی واقعی مکلف برای انجام

حج

سلسله دروس خارج فقه - کتاب الحج - ادامه باب

استطاعت در حج - جلسه هشتاد و ششم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

تتمه بحث راحله در استطاعت حج

احتساب راحله به عنوان مصداقی از مصادیق

آن

عرض شد که راحله برای اطلاقیت استطاعت،

موضوعیت ندارد، بلکه راحله یکی از انواع

استطاعت است؛ لذا تمام الركوب، أحد انواع

الاستطاعة است و همین طور بعض الركوب و

بعضه مشياً، أحد انواع الاستطاعة است و

همین طور مشياً كله، أحد انواع الاستطاعة است.

همه اینها استطاعتی هستند که نسبت به افراد

مختلف، تحقق پیدا می کنند. مثلاً اگر بر شخصی

صلاة، واجب شود، کسب طهارت مائیه نیز بر او

واجب است. حالا یک وقت کاسه آب یا شیر آب

کنار دست مکلف است و با اینها وضو می گیرد، این

أحد من انواع طهارت مائية است؛ یا اینکه شیر

آب، کنار حوض است و باید کنار حوض برود و

آنجا وضو بگیرد، این هم یکی دیگر از انواعش می‌باشد؛ یا اینکه آب دورتر است و باید به کنار رودخانه برود و وضو بگیرد، در این صورت شخص نمی‌تواند بگوید که چون رودخانه دور است، پس طهارت مائیه از من سلب می‌شود و حکم آن به تیمم متبدل می‌شود! بلکه باید به کنار رودخانه برود و وضو بگیرد، گرچه یک ربع هم طول بکشد. اگر بعید باشد، حکمش این است که باید از دو طرف، به اندازه سهم نسبت به جبال صلبه و همین‌طور سهمین مسافت را طی کند، تا اینکه اگر آب یا جویی رد می‌شود، پیدا کند و وضو بگیرد.^۱

در اینجا مشاهده می‌کنید که استطاعت متفاوت شد، حالا اگر شخصی قادر بر تحصیل آب تا کنار رودخانه است، ولی به اندازه سهم یا سهمین نمی‌تواند برود، استطاعت از او ساقط می‌شود؛ و این

^۱ الوافی، ج ۶، ص ۵۴۸؛ وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۳۴۱:

«عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: «يُطْلَبُ الْمَاءُ فِي السَّفَرِ إِنْ كَانَتْ الْحَزُونَةُ فَعَلْوَةً وَ إِنْ كَانَتْ سُهُولَةً فَعَلْوَتَيْنِ لَا يُطْلَبُ أَكْثَرُ مِنْ ذَلِكَ»»؛ المبسوط، ج ۱، ص ۳۱:

و الطَّلَبُ وَاجِبٌ قَبْلَ تَضَيُّقِ الْوَقْتِ فِي رَحْلِهِ وَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ يَسَارِهِ وَ سَائِرِ جَوَانِبِهِ رَمِيَّةَ سَهْمٍ أَوْ سَهْمَيْنِ إِذَا لَمْ يَكُنْ هُنَاكَ خَوْفٌ فَإِنْ خَافَ لَمْ يَلْزَمْهُ ذَاكَ، وَ لَا يَتَعَدَّى الْمَكَانَ الَّذِي هُوَ فِيهِ، وَ إِنْ تَيَمَّمَ قَبْلَ الطَّلَبِ مَعَ التَّمَكُّنِ لَمْ يَعْتَدِ بِذَلِكَ النَّيِّمَ.

استطاعت، به آب رودخانه منحصر می‌شود. یا اگر کسی پایش درد می‌کند، آرتروز دارد و نمی‌تواند تا کنار رودخانه برود، یا اینکه کنار رودخانه پله دارد و احساس می‌کند که اگر برود، پله برای او ضرر دارد، [پس تکلیف رفتن به کنار رودخانه از او ساقط می‌شود.]

دقت کنید! این‌طور که بنده مطالب را برای شما می‌گویم، شما را به حال و هوای مسائل عرفی نزدیک می‌کند، که شرع یک حکم واحد سیال دارد که در همه جا سریان و جریان دارد و حکم شرع ساختگی نیست و ما با لحاظ سایر مبانی، می‌توانیم خیلی آسان به این قضیه برسیم. مثلاً شما می‌توانید از این آیه ﴿وَمَا جَعَلَ عَلَىٰكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾^۱ و قاعده لا حرج و قاعده لا ضرر، حکم استطاعت را نسبت به مقدمه موصوله در حج به دست آورید. نیاز نیست به اینکه خودتان را به این مشقت‌ها بیندازید و بگویید که در یک روایت زاد و راحله آمده، در روایت دیگر مشیاً آمده است، پس

^۱ سوره حج (۲۲) آیه ۷۸.

چطور بین این دو جمع کنیم؟! مثل مرحوم شیخ طوسی بر سرتان بزنید و در آخر از چاله به چاه بفتید و بگویید: «این روایتی که حضرت می فرماید: **«إِنَّ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ وَاجِبَةٌ عَلَى مَنْ أَطَاقَ الْمَشْيَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ»** استحباب حج را می رساند!» حضرت می فرماید: **«حَجَّةُ الْإِسْلَامِ»**، بعد می فرماید: **«وَاجِبَةٌ»** و بعد اینکه باید به واسطه مشی انجام شود! شما چطور حمل بر استحباب می کنید؟! این چیز عجیبی است! آدم باید ذهنش خیلی دور از مسائل باشد که چنین چیزی را تصور کند؛ لذا مرحوم شیخ حر اعتراض کرد و گفت که کجای این روایت را می توان بر استحباب حمل کرد و اصلاً با ظهور منافات دارد!¹

من می گویم که اصلاً مسئله ظهور نیست، بلکه نصّ است! **«حَجَّةُ الْإِسْلَامِ»** داریم، **«وَاجِبَةٌ»** داریم، تفسیر استطاعت و **«مَنْ أَسَّ تَطَاعَ»** داریم،

¹ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۴:

أَقُولُ: وَتَقَدَّمَ مَا يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ، وَ قَدْ حَمَلَ الشَّيْخُ الْحَدِيثَيْنِ عَلَى الْإِسْتِحْبَابِ الْمُؤَكَّدِ، وَ هُوَ خِلَافُ الظَّاهِرِ وَ الْإِحْتِيَاظِ مَعَ صِدْقِ الْإِسْتِطَاعَةِ وَ عَدَمِ الْمُعَارِضِ الصَّرِيحِ، وَ اِحْتِمَالِ مَا تَضَمَّنَ اشْتِرَاطَ الزَّادِ وَ الرَّاجِلَةِ لِأَن يَكُونَ مَخْصُوصاً بِمَنْ يَتَوَقَّفُ اسْتِطَاعَتُهُ عَلَيْهِمَا كَمَا هُوَ الْغَالِبُ.

چطور انسان می تواند روایت امام رضا علیه السلام را حمل بر استحباب کند با وجود اینکه چنین نصوص و تصریحاتی - نه ظهور - وجود دارد؟! شما نگاه کنید که امام علیه السلام همان ذهن سیال و صاف عرفی را در اینجا به کار می برد و می فرماید: «اگر نمی توانی راه بروی، یا اصلاً می توانی راه بروی و لکن مال و اسب داری، سوارش شو! مثل سایر مسافرت ها که می روی، اگر نمی توانی و قدرت نداری، مثلاً مقداری پول داری، پس نصف مسیر را سوار شو و نصف دیگر را پیاده برو! مرکب را تا فلان منزل اجاره کن، از آن منزل به بعد شخص دیگر اجاره می کند.»

ما می توانیم با توجه به این مطالب استنباط کنیم که اگر دو نفر مال به اندازه یک حج ندارند، باید پول هایشان را روی هم بریزند و یک مرکب اجاره کنند؛ یک ساعت این شخص تا یک منزل سوار شود و دیگری پیاده برود، ساعت بعد به عکس؛ اینها همه فروعاً بر این قضیه است.

تنظیم استطاعت حج به استطاعت در دیگر

عبادات

بنابراین، همین قضیه در کسب طهارت مائیه مطرح است؛ اگر شخص نمی‌تواند یا پایین رفتن از پله ضرر دارد، آیه ﴿وَمَا جَعَلَ عَلَىٰ كُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾^۱ شامل او می‌شود و می‌گوید: «کسب طهارت مائیه به این کیفیت لازم نیست، بلکه باید تیمم کند» یا فردی که اصلاً نمی‌تواند تا آنجا راه برود، فقط چند قدم بیشتر نمی‌تواند برود، من باب مثال مریض است یا سگته کرده و نصف بدنش فلج شده و روی تخت افتاده است یا فقط ذره‌ای می‌تواند خودش را تکان دهد؛ اگر آب جلویش باشد می‌تواند وضو بگیرد، اما اگر آب جلویش نباشد، نمی‌تواند خودش را تا کنار دستشویی برود؛ در این صورت، او باید معین و مساعدی داشته باشد، تا بتواند او را کمک کند؛ در اینجا حکمش متبدّل می‌شود.

شما می‌بینید تمام این مراتب مختلف، مشمول حکم است. همه اینها مصادیق هستند؛ لذا همان قضیه استطاعت اینجا مطرح می‌شود: «**إِنْ اسْتَطَاعَتْ**

^۱ سوره حج (۲۲) آیه ۷۸.

أَنْ تَتَوَضَّأَ فِتْوَضًا، وَلَوْ بِسَهْمٍ أَوْ سَهْمَيْنِ؛ إِنْ
اسْتَطَعْتَ أَنْ تَتَوَضَّأَ فِي النَّهْرِ فِتْوَضًا؛ إِنْ اسْتَطَعْتَ
أَنْ تَتَوَضَّأَ فِي الصَّحْنِ فِتْوَضًا؛ إِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ
فَتَيْمِّمْ.» در اینجا دایره طهارت گسترش پیدا می کند
تا اینکه به تیمم می رسد. همه آنها به قاعده لاجرح
و لاضرر برمی گردد.

مسئله حج هم همین است:

- یک وقت مسئله حرج یا خوف ضرر مطرح
است، حکم وجوب رفع می شود.

- یک وقت هم مسئله حرج و خوف ضرر مطرح
نیست، مثلاً با کاروان می رود که اگر ضرر باشد برای
همه هست؛ اگر هم نباشد، برای هیچ کس نیست و
این شخص هم می تواند راه را پیاده برود،
در این صورت چرا نباید همراه کاروان حرکت کند؟!
آن مبنایی که در جلسات قبل راجع به استنباط
خدمتتان عرض کردم را به یاد آورید؛ اینکه ابتدائاً هر
حکمی که عرضه می شود را با عقل خودمان
بسنجیم! همین عقل ناقص؛ اشکال ندارد، خیالمان
را از این نظر راحت کنیم که تا خدا خدایی می کند،
هیچ وقت عقلمان به عقل امام زمان علیه السلام
نمی رسد! خدا به ما عقل ناقصی داده و به همان

مقدار ما را مکلف کرده است که بیش از آن تکلیف نداریم! با همان عقل ناقصمان بسنجیم و ببینیم که اگر یک شخص بتواند مشیاً حج انجام دهد، چرا حج نباید بر او واجب باشد؟! چرا در مورد طهارت، قاعده سهم و سهمین وجود دارد که باید این مقدار دنبال آب بگردد و نماز این قدر ارزش دارد که باید این کار را انجام دهد، ولی حج این قدر ارزش ندارد که پیاده برود و به موقع برسد؟!

بازگشت استنباط حکم استطاعت به نوع

نگرش به اصل حج

شما در اینجا چه تنافی و فرقی از نظر حکم عقلی مشاهده می کنید؟! هیچ! البته بعد از اینکه ضرورت حج را درک کردید و میزان اهتمام شارع به اتیان حج را فهمیدید؛ نه آن حجی که آقایان بیان کرده اند که با رفتن شمال و رامسر و نوشهر یکی است! نه خیر! آن حجی که اگر انجام ندهی، وقت مرگ به تو می گویند: «مُتْ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا!» آن حجی که آیه ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾

می‌فرماید؛ آن حجی که امام حسن علیه‌السلام را
 مجبور می‌کند تا بیست و پنج سفر پیاده از مدینه به
 مکه برود!^۱ آن حجی که وقتی امام سجاد علیه‌السلام
 می‌خواهد تلبیه بگوید، رنگش زرد و سفید می‌شود
 و بدنش به رعشه می‌افتد!^۲ آن حجی که امام زمان
 - عجل الله تعالی فرجه - هر سال در آن شرکت
 می‌کند! اینها را کنار هم بگذارید و سپس این قضیه
 را هم در نظر بگیرید که آیا اگر کسی بتواند مشیاً
 برود، از نظر وجدان و نفس [وجوب رفتن او به حج]
 اشکالی دارد؟! وقتی که نگاه می‌کنید، می‌بینید اشکال
 ندارد.

چلاق که نیستی! باید بروی! چطور وقتی که
 می‌خواهی در طهران ازدواج کنی، اگر به تو بگویند
 که برای انجام این کار باید پیاده بروی، با اشتیاق
 کامل می‌روی تا به طهران برسی؟! حالا قضیه حج
 که مطرح می‌شود، می‌پرسی: «آیا استطاعت حاصل

^۱ المناقب، ج ۴، ص ۱۴.

^۲ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۱، ص ۳۷۸.

«سَفِيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ قَالَ: حَجَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَلَمَّا أَحْرَمَ وَاسْتَوَتْ بِهِ رَاحِلَتُهُ أَصْفَرَ لَوْنُهُ وَانْتَفَضَ وَوَفَّعَتْ عَلَيْهِ الرَّعْدَةُ وَ لَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يُلَبِّيَ فَقِيلَ لَهُ مَالِكٌ لَا تُلَبِّي فَقَالَ: **أَخْشَى أَنْ أَقُولَ لَبَّيْكَ فَيَقُولَ لِي لَا لَبَّيْكَ!** فَقِيلَ: لَهُ لَا بُدَّ مِنْ هَذَا قَالَ: فَلَمَّا أَبِي غُشِيَ عَلَيْهِ وَ سَقَطَ مِنْ رَاحِلَتِهِ فَلَمْ يَزَلْ يَعْتَرِيهِ ذَلِكَ حَتَّى قَضَى حَجَّهُ.»

شده یا نشده است؟!» همه این مسائل باید متوجه حج شود! ولی در کارهای دیگر هیچ مسئله‌ای نیست و شب تا صبح نمی‌خوابی و هزاران مسئله دیگر را هم تحمل می‌کنی!

اینها همه بازی‌های نفس است. اگر بدانی مسئله حج، مسئله آب و آتش است، اگر بدانی قضیه حج، قضیه مرگ و زندگی است، اگر بدانی قضیه حج، قضیه سعادت و شقاوت است، آنوقت این‌طور برخورد نمی‌کنی که وقتی به تو پول می‌دهند، بنشین و فکر کنی که آیا راهی وجود دارد که سلب استطاعت مالیه شود؟! [اگر اینها را بدانی،] این‌طور با قضیه حج برخورد می‌کنی؟! یا نه، همان‌طور که من گفتم برخورد خواهی کرد؟ باید ابتدا موضوع حج را طبق آنچه شارع گفته است، درک کنید و صورت مسئله را طبق آنچه که شارع بیان کرده است، بفهمید؛ حالا آنوقت سراغ این مسئله برویم که آیا حج مشیاً واجب است یا نیست؟!

در مدینه بودیم و صحبتی مطرح شد، یکی از افراد که پیرمرد و از عوام هم بود گفت: «إن شاء الله

این ایام می‌گذرد و اگر چند روزی صبر کنیم، به خانه و زندگی عادی برمی‌گردیم!» در مدینه و کنار حرم پیغمبر هستیم، ولی می‌گوید: «إن شاء الله می‌گذرد!» خلاصه این چند روز تمام می‌شود و دیگر راحت می‌شویم! خب بیچاره‌ها عوام هستند! حالا آن بیچاره پول هم می‌دهد! اما شما نباید حکم عوام را بر حج بار کنید!

وقتی که به روایات امام باقر یا امام رضا علیهما السلام نسبت به حج و زیارت نگاه می‌کنید و کیفیت و آن حالتی که پیغمبر و ائمه علیهم السلام نسبت به حج داشتند و حکمی را که نسبت به زیارات این مشاهد مشرفه داده بودند، مشاهده می‌کنید، آیا می‌توانید به سادگی از آنها عبور کنید؟

تنظیم مسئله حج به زیارت امام رضا

علیه السلام در کلام رسول الله صلی الله علیه و

آله و سلم

مثلاً وقتی کسی همان مطلب زیارت امام رضا علیه السلام را از پیغمبر که به عایشه بیان می‌کند، بشنود که حضرت می‌فرماید: «کسی که یک مرتبه فرزندانم را در خراسان با معرفت زیارت کند، ثواب

هزار حج و هزار عمره مقبوله به او می دهند»،^۱ آیا می شود که زیارت امام رضا را - نعوذ بالله، نعوذ بالله - با یک عمل مستحبی، مانند وارد شدن با پای راست به مستراح و خروج با پای چپ از آنجا مقایسه کند؟! آیا می تواند بگوید: «عمل مستحب، مستحب است و تفاوتی ندارد»؟! چه کسی این مسئله را برداشت می کند؟! حالا نمی گویم ولیّ خدایی می گوید که اگر از آن طرف دنیا بخواهی **حبواً علی الثلج** به زیارت امام رضا علیه السلام بیایی، هنر نکرده ای! ما با حرف آنها کار نداریم! ما

^۱ اثبات الهداة، ج ۴، ص ۳۰۵ (با قدری اختلاف):

«روی عن عائشة قال صَلَّى اللهُ عليه و آله و سلّم: مَنْ زَارَ وَلَدِي بِطُوسٍ فَإِنَّمَا حَجَّ مَرَّةً، قَالَتْ: مَرَّةً؟! فَقَالَ: مَرَّتَيْنِ! قَالَتْ: مَرَّتَيْنِ؟! فَقَالَ: ثَلَاثَ مَرَّاتٍ! فَسَكَتَتْ عَائِشَةُ، فَقَالَ: وَ لَوْ لَمْ تَسْكُنِي لَبَلَغْتُ إِلَى سَبْعِينَ!» کامل الزیارات، ج ۱، ص ۳۰۶:

«عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي قال: قرأتُ في كتاب أبي الحسن الرضا عليه السلام: **أَبْلُغْ شِيعَتِي أَنَّ زِيَارَتِي تَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ أَلْفَ حَجَّةٍ! قَالَ: فَقُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلْفَ حَجَّةٍ؟! قَالَ: إِي وَ اللَّهِ! وَ أَلْفَ أَلْفَ حَجَّةٍ لِمَنْ زَارَهُ عَارِفًا بِحَقِّهِ.**» روح مجرد، ص ۲۵۵:

«أحمد بن محمد بن أبي نصر بزنطي می گوید: من در کتاب حضرت امام أبوالحسن الرضا عليه السلام خواندم: به شیعیان من برسانید که: زیارت من در نزد خداوند معادل با هزار مرتبه حج بیت الله الحرام را انجام دادن است. بزنطی می گوید: من از روی تعجب به حضرت أبو جعفر امام محمد تقی علیه السلام عرض کردم: هزار حج؟!»

فرمود: آری قسم به خدا! و هزار هزار حج برای کسی که زیارت کند او را در حالی که عارف به حقّ وی باشد.

با یک آدمِ عادیِ معمولی که مقداری از اخبار و مسائل سر دریاورد، کار داریم؛ کسی که این روایت صحیح‌السند را بفهمد و بداند که از پیغمبر چنین مطلبی راجع به زیارت امام رضا نقل شده است، واقعاً چه برداشتی راجع به زیارت امام رضا می‌کند؟! یک نفر از همین افراد که از رفقای ما هم بود، یک دفعه از او سؤال کردند که آیا تا به حال به زیارت امام رضا رفته‌ای؟ گفت: «یک مرتبه رفته‌ام، امّا بیست و پنج سال است که دیگر موفق نشده‌ام!» چطور بیست و پنج سال است که به زیارت امام رضا علیه‌السلام نرفته‌ای، درحالی که در ایران هستی و بین شهر تو تا مشهد فقط صد و پنجاه فرسخ فاصله است؟! چطور برای هزار کار به قم آمدی و به شهرستان برگشتی، امّا به زیارت حضرت نرفته‌ای؟! چطور اگر زنت از تو چیزی بخواهد و با تو قهر کند، تا آن طرف دنیا هم می‌روی و برای او می‌آوری، امّا زیارت امام رضا این قدر ارزش ندارد که بیست و پنج سال است، به مشهد نرفته‌ای؟!

یا مثل آن شخص احمق دیوانه‌ای که گفته بود:

– نعوذ بالله، نعوذ بالله، نعوذ بالله – «ولیّ حیّ که به

زیارت ولیّ مرده نمی‌رود!» عجب! خاک بر سرت
کنند! آیا تو در مقام تزکیه هستی و شاگرد هم داری
و آنها را تعلیم می‌دهی؟! ببینید آدم چقدر باید
بدبخت شود که چنین مطالبی را بگوید! حالا اسمش
را نمی‌آورم، فوت کرده است.

نگاه عقل به مسئله راحله نسبت به استطاعت،

پیش از توجه به روایات

اصلاً فرض کنید ما روایاتی نداریم که بحث حج
ماشياً یا بحث زاد و راحله را مطرح کنند؛ فرض کنید
اصلاً امام صادق علیه‌السّلام نفرموده است:
«الاستطاعة هو الزاد و راحلة»، امام رضا
علیه‌السّلام نفرموده است: «هو المشی»، امام صادق
نفرموده است: «اکثر من حجّ مع النبی المشاة» و
خودمان هستیم و خودمان، اگر ما این روایت را در
جلویمان بگذاریم، چه می‌فهمیم؟! کسی که می‌تواند
باید برود! واقعاً باید برود.

فرض کنید الآن شخص بزرگی به شما دستوری
می‌دهد و می‌گوید که باید این نامه را به دست فلان
شخص برسانید. آن شخص هم در شهر دوری

زندگی می‌کند. شما در اینجا چه می‌کنید؟! اگر ماشین یا مرکب پیدا نکردید، چه کار می‌کنید؟ اگر یک ماه هم طول بکشد، برایش وقت می‌گذارید، پیاده به راه می‌افتید! دیگر درب خانه آقا را نمی‌زنید و نمی‌گویید که بنده ماشین پیدا نکردم، مثلاً رولزرویس پیدا نکردم تا سوار شوم و بروم! چون آن وقت او می‌گوید: «برو پشت وانت بنشین! مگر حتماً باید سوار رولزرویس و کادیلاک شوی؟!» شما می‌گویید: «عجب! آقا قرار ما این نبود که پشت وانت بنشینیم!» او می‌گوید: «پس نامه را به من برگردان تا به شخص دیگری بدهم که پشت وانت سوار شدن برای او سخت نباشد!» این یک ذهن ساده عرفی است که این مسئله را به ما می‌رساند. اگر ما این روایت را ندیده بودیم، عرف، عقل و نفسِ سلیم چه می‌گفت؟! می‌گفت: «باید پیاده بروی، اگر پیاده می‌ترسی، با کاروان برو و حج انجام بده! اگر پیاده بروی هیچ اشکالی برای تو پیش نمی‌آید، خوفی هم پیش نمی‌آید، اتفاقاً بد نیست، ورزش هم می‌کنی، مقداری از چربی بدنت آب می‌شود!»

حالا یک دفعه کتاب وسائل را نگاه می‌کنید،

می بینید امام علیه السّلام فرمودند که مشیاً باید به حج بروی. بعد می فهمید که این مطلب با آنچه که قبل از رجوع به روایت در ذهنتان نقش بسته بود، سازگاری دارد.

این مطلبی که خدمتتان عرض می کنم، در باب تعادل و تراجیح خواهد آمد که چگونه ما در مسئله تعادل و تراجیح، بر همان مبنایی حرکت می کنیم که امام حرکت کرده است؟ یعنی ما هم همان ملاک هایی را که امام صادق علیه السّلام بین تراجیح ثقه و بین تراجیح عدلین و اهل ضبط و امثال ذلک بیان کرده است، در نظر می گیریم. همان ملاک ها را در دادگاه و در مجامع بین المللی و در ارتباطات بین المللی حتی بین یهود و نصارا در نظر می گیرند و ارتباطی به اسلام ندارد. الآن در دادگاه های بین المللی در خارج بر چه اساسی حکم می کنند؟ تحقیق می کنند، سوابق و پرونده اشخاص را بررسی می کنند؛ مثلاً آیا شاهی که شهادت داده است آدم خوبی است؟ بین مردم دروغ نگفته یا نفاق نکرده است؟ پرونده آن طرف را هم نگاه می کنند، بعد

می‌گویند که شما فلان عمل خلاف را در فلان‌جا انجام دادی و در دادگستری پرونده داری! به آن بیّنه هم می‌گویند: «شما پرونده نداری و آدم خوبی هستی.»

[یا مثلاً] وقتی که بخواهند یک نفر را در یک‌جا پذیرش کنند، از ادارهٔ راهنمایی - رانندگی خلافی او را استعلام می‌کنند که معلوم شود این شخص چنددفعه تا به حال خلاف کرده است؛ از خلافی می‌فهمند که آیا آدم خلاف‌کاری است یا خیر! پس این قانون در همه جا هست.

این وجدان است؛ یعنی وجدان و نفس سلیم یک مجرا بیشتر ندارد، لازم نیست که حتماً مؤمن شیعهٔ اثنی‌عشری باشد، بلکه خدا این فطرت و وجدان را در شیعه و سنی، یهود و نصارا قرار داده است. در همان شخصی که خدا را قبول ندارد هم این وجدان وجود دارد و بر همان اساس حرکت می‌کند، چون می‌خواهد به واقع برسد. راه رسیدن به واقع این است، ما راه دیگر نداریم؛ راه ما راه تفحص و دیدن پرونده است.

همین مطلب را امام صادق علیه‌السلام در باب

تعادل و ترجیح می‌فرماید: «خُذْ بِأَعْدِلَهُمَا، خُذْ بِأَوْثَقِهِمَا، خُذْ بِأَضْبَطِهِمَا، خُذْ بِأَصْدَقِهِمَا»؛ یعنی راه فطرت را برو!^۱ در صورتی که موارد قبلی نباشد: «خُذْ بِمَا خَالَفَ الْعَامَّةَ، فَإِنَّ الرِّشْدَ فِي خِلَافِهِمْ»، اگر همین «خُذْ»‌ها را کنار همدیگر قرار دهید، شما را به جریان فطرت راهنمایی می‌کند که آن جریان، نقش اساسی را در استنباط ایفا می‌کند.

نتیجۀ توجه به جریان فطرت، در فتوا نسبت به

مسئله راحله

لذا اگر شما بخواهید در مقام ترجیح با جریان فطرت پیش بروید، یک دفعه می‌بینید فتوا عوض می‌شود. شخصی یک روایت را اخذ نموده و حکم می‌کند، اما شما روایت مقابل را گرفته و حکم

^۱ عوالی اللثالی، ج ۴، ص ۱۳۳؛ الوافی، ج ۱، ص ۲۹۱:

«رَوَى الْعَلَامَةُ قَدَّسَتْ نَفْسَهُ مَرْفُوعاً إِلَى زُرَّارَةَ بْنِ أَعِينٍ قَالَ: سَأَلْتُ الْبَاقِرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! يَأْتِي عَنْكُمْ الْخَبْرَانِ أَوِ الْحَدِيثَانِ الْمُتَعَارِضَانِ فَبِأَيِّهِمَا أَخُذُ؟ قَالَ: يَا زُرَّارَةُ! خُذْ بِمَا إِشْتَهَرَ بَيْنَ أَصْحَابِكَ وَدَعِ الشَّاذَّ النَّادِرَ. فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي! إِنَّهُمَا مَعاً مَشْهُورَانِ مَرْوِيَّانِ مَأْثُورَانِ عَنْكُمْ! فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: خُذْ بِقَوْلِ أَعْدِلَهُمَا عِنْدَكَ وَ أَوْثَقِهِمَا فِي نَفْسِكَ. فَقُلْتُ: إِنَّهُمَا مَعاً عَدْلَانِ مَرْضِيَّانِ مَوْثِقَانِ! فَقَالَ: أَنْظِرْ إِلَى مَا وَافَقَ مِنْهُمَا مَذْهَبَ الْعَامَّةِ فَاتَّزِكْهُ وَ خُذْ بِمَا خَالَفَهُمْ، فَإِنَّ الْحَقَّ فِيمَا خَالَفَهُمْ! فَقُلْتُ: رَبِّمَا كَانَا مَعاً مُوَافِقِينَ لَهُمْ أَوْ مُخَالَفِينَ، فَكَيْفَ أَصْنَعُ؟ قَالَ: إِذَا فَخَذَ بِمَا فِيهِ الْحَاطِئَةُ لِدِينِكَ وَ اِتْرَكَ مَا خَالَفَ الْإِحْتِيَاطَ. فَقُلْتُ: إِنَّهُمَا مَعاً مُوَافِقِينَ [مُوَافِقَانِ] لِلْإِحْتِيَاطِ أَوْ مُخَالَفِينَ [مُخَالَفَانِ] لَهُ فَكَيْفَ أَصْنَعُ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا فَتَخَّيَّرَ أَحَدُهُمَا فَتَأَخَّذْ بِهِ وَ تَدَعِ الْآخَرَ.»

می‌دهید؛ زیرا این روایت به آنچه که فطرت اقتضا و بیان می‌کند، نزدیک است. معلوم است که امام در آن [روایت به ظاهر مخالف]، قصد و غرضی داشته است؛ شاید تقیه کرده است، یا جریان خاص و یا قضیه شخصی بوده است.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «اکثر افرادی که در زمان پیغمبر حج واجب را انجام داده‌اند **مشاة** بودند.» آیا پیغمبر به آنها فرمودند که اگر دلتان می‌خواهد، حج انجام دهید؟! خیر! می‌فرماید: «حجتان واجب است.» باید بیایید و امام همان حکمی را که در زمان پیغمبر بود، بعد از صد و پنجاه سال در زمان خودش بیان می‌کند: «**إِنَّ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ وَاجِبَةٌ عَلَى مَنْ أَطَاقَ الْمَشْيَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ**». طاقت یعنی هم‌طراز بودن، هم‌افق بودن، هم‌مرتبه بودن؛ به عبارت دیگر طاقت و قدرت داشته باشد که این فاصله را طی کند. بعد به روایت دیگر نگاه می‌کنید که شخص از امام صادق سؤال کرده است که استطاعت چیست؟ حضرت می‌فرماید: «زاد و راحله است.» وقتی این روایت را در کنار روایت قبل قرار می‌دهید، چه می‌فهمید؟

می‌فهمید که اگر کسی می‌تواند که با زاد و راحله به حج برود، باید برود و اگر کسی نمی‌تواند، باید مشیاً برود! به این راحتی و به این سلیسی است؛ دیگر نیاز نیست که ما حمل بر استحباب و حمل بر حج نیابی کنیم. جناب شیخ، حضرت حجة الاسلام را می‌فرماید، چرا شما حمل بر حج نیابی می‌کنید؟! انسان در حج نیابی باید طبق همان چیزی که بر ذمه شخص منوب عنه است، رفتار کند. چرا انسان در این مسائل گرفتار شود؟!

انسان در اینجا متوجه این مطلب می‌شود که ما نباید به این محمل‌هایی که خیلی از فقها حمل کرده‌اند، توجه کنیم. واقعاً این محمل‌ها دور از واقع است، تا جایی که صدای اعتراض خیلی‌ها بلند می‌شود که این چه حملی است؟! مسئله خیلی راحت است؛ دو دوتا چهارتا! فرمول را کنار هم بگذارید، تا حکم را به دست بیاورید. این کلام امام صادق علیه‌السلام موافق با فطرت است. کلام امام رضا علیه‌السلام هم موافق با فطرت است. پس این روایت هم دلالت بر وجوب می‌کند و در قبال آن،

مربوط به استطاعت می‌شود و معنای استطاعت را هم می‌رساند و آیه ﴿مَنْ اسْتَطَاعَ﴾ روشن می‌شود که حج بر هر کسی که بتواند، واجب است. با این حال، دیگر نیاز نیست تا استطاعت را توجیه کنیم، بلکه استطاعت یعنی هر کسی که بتواند؛ اگر می‌توانی با مرکب برو، اگر نمی‌توانی پیاده برو، اگر نمی‌توانی نصف راه را با مرکب و نصف آن را پیاده برو! تمام شد!

ما در اینجا روایت را تأویل، طرد، لغو و اسقاط نکردیم؛ در واقع هیچ کار نکردیم، بلکه عین و مفهوم روایت را از معصوم گرفتیم و به آن عمل کردیم. این معنای استنباط و اجتهاد است. پس توجه کنید که استنباط و اجتهاد چقدر راحت است؛ با توجه به اینکه باید هر مطلبی در جای خود محفوظ بماند.

جایگاه زاد در استطاعت حج

مصادیق مختلف زاد در گذشته

بنابراین، ما قضیهٔ راحله را تمام کردیم و سراغ بحث زاد آمَدیم. زاد چیست؟ امام علیه‌السلام فرمودند که زاد، گوشت بوقلمون و برهٔ کباب‌شده و مرغ بریان است، بلکه فرمودند: «زاد عبارت است

از تقوت به عیالک و نفسک؛ [یعنی] قوام خودت و عیالت را با آن حفظ کنی.» هرکسی یک قسم قوت عیال دارد؛ اغنیاء قوت خودشان را دارند و غذاهایشان متنوع، مختلف و متفاوت است. اوساط الناس نیز قوت خودشان را دارند.

نگاه کنید به افراد در سابق؛ بسیاری از آنها هفته‌ای یک مرتبه گوشت می‌خوردند و این‌طور نبود که هر روز گوشت بخورند؛ بیشتر غذاهایشان چیزهای دیگر مثل حبوبات، اشکنه و امثال ذلک بود. گذشتگان برای ما تعریف می‌کردند که افراد بسیاری، سالی دو بار برنج می‌خوردند؛ اوّل نوروز و روز عید غدیر! می‌گفتند که برنج موجود نبود، رفت و آمد خیلی مشکل بود. الآن وسایل نقلیه تغییر کرده است و غذای اصلی مردم برنج شده است، امّا در سابق این‌طور نبود.

بیان موارد مختلف برای زکات فطره

نشان‌دهندهٔ مصادیق مختلف زاد

در روایت داریم [که] امام حسن عسکری علیه‌السّلام در مسئلهٔ مربوط به زکات فطره،

می‌فرمایند: «زکات فطره اهلای طبرستان باید برنج باشد؛ زیرا غذای اصلی آنها برنج است»؛^۱ یعنی در زمانی که افراد در مناطق مرکزی ایران، سالی دو بار هم برنج نمی‌خوردند، افرادی در طبرستان، غذای اصلی‌شان برنج بود.

لذا می‌بینید که زکات فطره برای عده‌ای شعیر و برای عده‌ای فوم و اُرُز است. غذای اصلی عده‌ای هم اصلاً خبز و شعیر نیست، بلکه تمر است. و آنها باید به مقتضای غذای اصلی خودشان فطره بدهند. پس در همان زمان هم قوت تفاوت داشته است و افراد مختلف بوده‌اند. در سابق گوشت خیلی کم بود، هفته‌ای یک بار می‌خوردند. الآن اگر یک روز نخورند، اعتراض می‌کنند! الآن اگر انسان به جایی برود که غذا فقط آش باشد، می‌گوید: «بعد از آش می‌خواهی چه غذایی بیاوری؟!» یا اگر سوپ باشد،

^۱ وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۳۴۳:

«عن إبراهيم بن محمد الهذاني: اِخْتَلَفَتِ الرِّوَايَاتُ فِي الْفِطْرَةِ، فَكُتِبَتْ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ صَاحِبِ الْعُسْكَرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَسْأَلُهُ عَنْ ذَلِكَ فَكُتِبَ: أَنَّ الْفِطْرَةَ صَاعٌ مِنْ قُوتِ بَلَدِكَ عَلَى أَهْلِ مَكَّةَ وَالْيَمَنِ، وَالطَّائِفِ وَأَطْرَافِ الشَّامِ وَالْيَمَامَةِ وَالْبَحْرَيْنِ، وَالْعِرَاقَيْنِ وَفَارَسَ وَالْأَهْوَاذِ وَكِرْمَانَ تَمَرٍ وَعَلَى أَهْلِ أَوْسَاطِ الشَّامِ زَبِيبٌ وَعَلَى أَهْلِ الْجَزِيرَةِ وَالْمَوْصِلِ وَالْجِبَالِ كُلِّهَا بُرٌّ أَوْ شَعِيرٌ وَعَلَى أَهْلِ طَبْرِسْتَانَ الْأُرْزُ وَعَلَى أَهْلِ خِرَاسَانَ الْبُرُّ إِلَّا أَهْلَ مَرَوْ وَالرَّيِّ فَعَلَيْهِمُ الزَّبِيبُ وَعَلَى أَهْلِ مَصَرَ الْبُرُّ وَمَنْ سِوَى ذَلِكَ فَعَلَيْهِمْ مَا غَلَبَ قُوتُهُمْ وَمَنْ سَكَنَ الْبَوَادِي مِنَ الْأَعْرَابِ، فَعَلَيْهِمُ الْأَقِطُ وَالْفِطْرَةُ عَلَيْكَ وَعَلَى النَّاسِ كُلِّهِمْ - الْحَدِيثُ.»

می‌گوید: «همین بود؟! بعد از آن غذای دیگری نمی‌آوری؟!» منتظر است تا غذاهای دیگری برای او بیاورند!

تفاوت زاد برای استطاعت در روایات با زاد

مرسوم امروزی

الآن رسم این شده است، ولی زادی که به عنوان استطاعت برای حج راجع به آن صحبت می‌کنیم، این طور نبوده است. البته الآن هم هنوز بعضی‌ها رسوماتی مانند سابق دارند؛ مثلاً یزدی‌ها و مشهدی‌ها - اهل شاهرود و سبزوار را دیده‌ام - وقتی که مسافرت می‌روند، با خودشان یک کیسه ماست با نان خشک می‌برند.

ما یک دفعه با یکی از دوستان با ماشین به سمت لبنان می‌رفتیم که در ترکیه توقف کردیم تا غذا بخوریم، بعد دیدیم که اتوبوس ایرانی‌ها آمد - آنجا مسیر ایرانی‌ها بود - و پیرزن و پیرمردی باصفا از آن پیاده شدند و کنار درختی نشستند و کیسه خودشان را باز کردند و از درون آن ماست و نان خشک و مقداری پونه و نعنا درآوردند و در کاسه ریختند.

همین طور که نشسته بودند، نگاه کردند و گفتند: بفرمایید! من گفتم: غذا خورده‌ام، می‌خواهم شما را نگاه کنم! غذایشان را خوردند و کامل سیر شدند و خدا را هم شکر کردند و حالشان از ما هم بهتر بود و زنده هم بودند! مثل ما نبودند که چلوکباب خوردیم! پس یک لقمه نان هم قوت و زاد و غذا است!

اتفاقاً در سابق هم وقتی که مردم حج انجام می‌دادند این طور بود. بعضی‌ها گوشت را به یک قسم خاصی در می‌آوردند و با خودشان می‌بردند، ماست هم می‌بردند؛ چون زمان‌های سابق، در مکه امکانات کم بود. با خودشان همان نان خشک را می‌بردند و نمی‌شد که چیزهای تازه و فاسدشدنی ببرند، مثلاً کره نمی‌توانستند ببرند. پس طبعاً زاد همین است.

وقتی امام علیه‌السلام می‌فرماید: «زاد»؛ یعنی آنچه که تو بتوانی با آن **تقوت به عیالک و نفسک**؛ حالا اگر شخصی از نظر قدرت بدنی، نمی‌تواند غیر از لحم بخورد، یعنی ضعف بر او غلبه می‌کند، زاد او لحم می‌شود؛ اما اگر شخصی از نقطه نظر بدنی می‌تواند غذای دیگر مثل نان و ماست بخورد. چه

کسی گفته است که زاد او حتماً باید در حدّ اغنیاء یا فوق اوساط الناس باشد؟! زاد یعنی به همین میزان که شکمت سیر شود.

فرضاً اگر روایت هم نداشته باشیم، انسان این مسئله را مانند مسئلهٔ راحله، با توجه به غذا و کیفیت رفتار مردم در آن زمان، مورد لحاظ قرار می‌دهد و استنباط و کشف می‌کند. بعد یک دفعه می‌رسد به جایی که می‌بیند امام علیه‌السّلام کیفیت زاد را بیان می‌کند؛ مثلاً در مورد استحباب **حج کلّ سنة** از محمد بن یحیی آمده است:

عن عذافر قال قال ابو عبد الله عليه السلام: **«ما يَمْنَعُكَ مِنَ الْحَجِّ فِي كُلِّ سَنَةٍ؟!»، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، الْعِيَالُ. قَالَ فَقَالَ: «إِذَا مِتَّ فَمَنْ لِعِيَالِكَ؟ أَطْعِمَ عِيَالَكَ الْخَلَّ وَالزَّيْتَ وَحُجَّ بِهِمْ كُلَّ سَنَةٍ».**^۱

زن و بچه دارم یعنی خرج دارم، حضرت فرمودند: «اگر بمیری اینها چه کسی را دارند؟! مگر اینها خدا ندارند؟!» حضرت می‌فرماید: «سرکه و زیت - طبعاً نان هم دارد - به آنها بده و هر سال آنها

^۱ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۱۳۴.

را به حج ببر!» از عبارت **«فِي كُلِّ سَنَةٍ»** حج استحبابی فهمیده می‌شود.

اینکه حضرت می‌فرماید: «به آنها سرکه و زیت با نان بده»، یعنی این یک غذاست. سرکه بسیار غذای مهمی است و خیلی فایده دارد و در روایات داریم که **«إِدَامُ الْأَنْبِيَاءِ»** است^۱ و اسید اوریک و چربی را دفع می‌کند. زیت هم از آن طرف جبرانش می‌کند و بعد هم در کنار اینها نان است.

حضرت می‌فرماید: «به زن و بچه‌ات - نه به خودت - خِلّ و زیت و خبز بده»، معلوم می‌شود که غذا در آن زمان، همین‌ها بوده است. الآن هم همین‌طور است و واقعاً انسان خیلی از اوقات می‌بیند که اگر یک چیز ساده بخورد، بهتر است. من در خیلی از موارد اتفاق می‌افتاد که غذایم در شب، فقط نان خشک و ترشی بود؛ البته غیر از خل، چیزهای دیگر مثل ترشی انبه، هفت‌بیجار، سبزیجات و

^۱ وسائل الشیعة، ج ۲۵، ص ۸۶:

«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا أَفْقَرَ أَهْلُ بَيْتٍ يَأْتِدُمُونَ بِالْخَلِّ وَالزَّيْتِ وَ ذَلِكَ إِدَامُ الْأَنْبِيَاءِ.» وسائل الشیعة، ج ۲۵، ص ۸۶؛ بحار الأنوار،

ج ۱۱، ص ۶۷:

«عَنْ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ أَحَبَّ الْأَصْبَاغِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الْخَلُّ وَ الزَّيْتُ وَ قَالَ: هُوَ طَعَامُ الْأَنْبِيَاءِ.»

امثال ذلک هم قاطی آن بوده است. امّا آن چیزی که امام علیه السّلام می فرماید، مقداری از این قضیه پایین تر است، حضرت فرمودند که ترشی بلکه منظورشان فقط خلّ تنها بوده است! من همان ترشی را خوردم و نمی توانستم غیر از آن بخورم، این مسئله ربطی به زهد ندارد، مربوط به سلامتی است و اصلاً حالم اقتضاء می کرد که همین را بخورم. مگر آدم می میرد؟! خیلی هم راحت است، حال، سلامتی و وضعیتش با این کیفیت بهتر است.

امام علیه السلام در اینجا زاد را به خل و زیت تشریح می کند!

روایت دیگری داریم که از شیخ طوسی است، اگر نگوییم صحیح است ولیکن موثق است:

عن عیسی بن أبی منصورٍ قال قالَ لی جعفرُ بن محمدٍ علیه السّلام: **«یا عیسی إنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَأْكُلَ**

الْخَبْزَ وَ الْمَلْحَ وَ تَخُجَ فِي كُلِّ سَنَةٍ فَأَفْعَل.»^۱

امام صادق علیه السلام در اینجا از خل و زیت هم پایین تر آمدند و فرمودند: «اگر می توانی نان و نمک

^۱ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۱۳۵.

بخوری و در هر سال حج انجام دهی، این کار را
انجام بده!» روایات دیگر در این زمینه وارد است که
إن شاء الله در جلسات بعد به این مسئله می‌رسیم.

اللهم صلّ على محمد و آل محمد